

## امروز، ادبیات تطبیقی چیست؟

سوزان باسنت، استاد دانشگاه واریک، انگلستان

ترجمه سعید رفیعی خضری، عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی<sup>۱</sup>

### مقدمه مترجم

مقاله «امروز، ادبیات تطبیقی چیست؟»<sup>۲</sup> مقدمه کتاب *ادبیات تطبیقی: مقدمه‌ای انتقادی*<sup>۳</sup> است. این کتاب، افزون بر مقدمه‌ای که ترجمه آن در اینجا ارائه شده، حاوی شش فصل است. فصل اول با عنوان «چگونگی پیدایش ادبیات تطبیقی»، فصل دوم با عنوان «فراسوی مرزهای اروپا: مفاهیم دیگر ادبیات تطبیقی» و فصل سوم با عنوان «تطبیق آثار ادبی جزایر بریتانیا» نیز قبلاً ترجمه و در *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی* چاپ شده‌اند.<sup>۴</sup>

در آغاز قرن بیستم، باسنت هم همانند بسیاری از تطبیق‌گران، هنوز دست‌وپنجه نرم کردن با سؤال «ادبیات تطبیقی چیست؟» را مهم می‌داند و معتقد است هر کسی که داعیه فعالیت در حوزه ادبیات تطبیقی را در سر دارد نمی‌تواند از پاسخ دادن به این سؤال سر باز زند، سؤالی که پاسخ دادن به آن، حداقل در زمانی که باسنت آن را مطرح کرده، چندان راحت هم نمی‌نموده است. ساده‌ترین پاسخ شاید میان‌رشته‌ای دانستن ادبیات تطبیقی باشد که در آن به مطالعه متون در میان فرهنگ‌ها و کشف الگوهای ارتباط میان آثار ادبی پرداخته می‌شود، اما باسنت به این پاسخ بسنده نمی‌کند و تاریخچه‌ای از اصطلاح «ادبیات تطبیقی» به دست می‌دهد. این تاریخچه را با نظر کروج، در سال ۱۹۰۳، آغاز می‌کند، با ادعاهای چارلز میلز گیلی و فرانسوا ژوست ادامه می‌دهد و به تأثیر شگرف ولک و وارن با انتشار کتاب *نظریه ادبیات* (۱۹۴۹) می‌رسد و سپس به بحران ادبیات تطبیقی در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ اشاره می‌کند. باسنت در بیان این تاریخچه با فراتر از مرزهای اروپا و امریکا

1. s. rafieykhezry@yahoo.com

2. What is Comparative Literature Today?

3. Bassnet, Susan. *Comparative Literature: A Critical Introduction*. Oxford: Blackwell, 1993.

۴. باسنت، سوزان. «چگونگی پیدایش ادبیات تطبیقی». ترجمه سعید رفیعی خضری. *ادبیات تطبیقی*، ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان. ۱/۵ (بهار و تابستان ۱۳۹۳، پیاپی ۹): ۳۵-۹؛ باسنت، سوزان. «فراسوی مرزهای اروپا: مفاهیم دیگر ادبیات تطبیقی». ترجمه سعید رفیعی خضری. *ادبیات تطبیقی*، ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان. ۲/۵ (پاییز و زمستان ۱۳۹۳، پیاپی ۱۰): ۸۳-۱۰۵؛ باسنت، سوزان. «تطبیق آثار ادبی جزایر بریتانیا». ترجمه سعید رفیعی خضری. *ادبیات تطبیقی*، ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان. ۲/۶ (پاییز و زمستان ۱۳۹۴، پیاپی ۱۲): ۱۲۹-۱۵۹.

می‌گذارد و به افکار منتقدان آسیایی و افریقایی و کارائیبی هم توجه می‌کند و از گانش دوی و مجومدار در هند و وله سوینکا در افریقا نام می‌برد، به نظرات ایگلتون و سعید و لانگزی درخصوص برنامه مطالعات ادبی و نقش ایدئولوژی در آنها می‌پردازد، از روش به کارگیری ادبیات تطبیقی در چین و برزیل و هند یاد می‌کند که هم برای سنت‌های بومی و هم سنت‌های وارداتی یا تحصیلی، هر دو، به کار گرفته می‌شود. باسنت طرح این تصور را ممکن می‌داند که با رسیدن به اواخر قرن بیستم ادبیات تطبیقی وارد مرحله جدیدی در تاریخ پُرفرازونشیب خود شده است و از عواملی می‌گوید که این تصور را تقویت می‌کنند. او از دو اصطلاح «ادبیات پسااستعماری» برای نقد میان‌فرهنگی و اصطلاح «ترجمه‌پژوهی» که با شتاب در حال گسترش است سخن به میان می‌آورد، اصطلاحاتی که معتقد است برای آینده ادبیات تطبیقی معانی عمیقی دربردارند. درخصوص ترجمه‌پژوهی به نظریه ایتمار اِون زهر و گیدئون توری و تأثیر ترجمه‌پژوهی در عرصه مطالعات ادبی اشاره می‌کند و آن را حاصل کار در حوزه‌های زبان‌شناسی، تاریخ، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و قوم‌شناسی می‌داند. سرانجام باسنت بر اهمیت ترجمه‌پژوهی، به عنوان رشته‌ای در مطالعات بین‌فرهنگی که هم در بُعد نظری و هم در کار توصیفی روش‌شناسی منسجمی یافته است، پای می‌فشارد و بر این باور است که وقت آن رسیده تا آن را زیرمقوله‌ای از ادبیات تطبیقی به حساب نیاوریم و این بحث طولانی و حل‌نشده را، که آیا ادبیات تطبیقی قائم به خود می‌تواند یک رشته باشد یا نه، به بعد موکول کنیم.

\*\*\*

دیر یا زود هرکسی که داعیه فعالیت در حوزه ادبیات تطبیقی را دارد باید تلاش کند و به این سؤال که از آن نمی‌توان اجتناب کرد پاسخ دهد: ادبیات تطبیقی چیست؟ ساده‌ترین پاسخ این است که ادبیات تطبیقی مطالعه متون در میان فرهنگ‌ها است، میان‌رشته‌ای است و به الگوهای ارتباط میان آثار ادبی، هم در زمان و هم در مکان، می‌پردازد. بسیاری کار را با ادبیات تطبیقی آغاز نمی‌کنند، بلکه از مکان‌ها و زمان‌های گوناگون به سمت آن حرکت و کار را به آن ختم می‌کنند. گاهی کار را با آرزوی فراتر رفتن از مرزهای حوزه موضوعی خاصی آغاز می‌کنند که ممکن است بسیار محدودکننده جلوه کند و گاهی ممکن است برای آنان دنبال کردن شباهت‌های میان متون یا اثرآفرینان در بافت‌های فرهنگی گوناگون ضرورت داشته باشد. گاهی هم شاید ساده‌ترین کار برای آنان تبعیت از دیدگاه متیو آرنولد<sup>۱</sup> باشد که در سخنرانی آغاز به کار خود در آکسفورد (۱۸۵۷) آن را مطرح کرد:

۱. Matthew Arnold (۱۸۲۲-۱۸۸۸)، شاعر و منتقد انگلیسی

در همه جا نشانه‌هایی برای ارتباط وجود دارد. هر رخدادی و هر اثر ادبی در ارتباط با سایر رخدادهای و آثار ادبی است که به طور کامل درک می‌شود.<sup>[۱]</sup>

می‌توان گفت هر کسی که به خواندن کتاب علاقه داشته باشد، راه رفتن به سمت ادبیات تطبیقی را در پیش می‌گیرد: با خواندن چاسر<sup>۱</sup> ما به بوکاچو<sup>۲</sup> می‌رسیم؛ ما می‌توانیم ردّ شکسپیر<sup>۳</sup> را در منابع لاتینی، فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی پیدا کنیم؛ با دنبال کردن روند کشش بودلر<sup>۴</sup> به ادگار آلن پو<sup>۵</sup> و تأثیر پو در غنا بخشیدن به نثر بودلر می‌رسیم؛ با توجه به این‌که چطور بسیاری از رمان‌نویسان انگلیسی از نویسندگان بزرگ قرن نوزدهم روسیه متأثر شده‌اند (البته از طریق ترجمه) و با در نظر گرفتن میزان وام‌گیری جیمز جویس<sup>۶</sup> از ایتالو ازوو<sup>۷</sup> و وام‌دهی به او، ما می‌توانیم راه‌های گسترش رمانتیسیم در اروپا را در برهه‌های مشابهی از زمان بررسی کنیم. خواندن آثار کلاریس لیسپکتور<sup>۸</sup> ما را به یاد آثار جین ریس<sup>۹</sup> می‌اندازد که خود یادآور آثار دیونا بارنز<sup>۱۰</sup> و آنایس نین<sup>۱۱</sup> است. در مطالعه آثار، زمانی که مرزها را زیر پا می‌نهیم و به پیوندها و ارتباطات میان آثار توجه می‌کنیم و در محدوده ادبیات یک کشور نمی‌مانیم و پا به عرصه باز و گسترده ادبیاتی می‌گذاریم که گوتته آن را *ادبیات جهان*<sup>۱۲</sup> می‌نامید، در فهرست نمونه‌هایی که می‌توانیم به ذهن آوریم محدودیتی وجود ندارد. گوتته

۱. Geoffrey Chaucer (۱۳۴۳-۱۴۰۰)، نویسنده و شاعر انگلیسی. بسیاری او را پدر ادبیات انگلیسی یا بزرگ‌ترین شاعر انگلیسی می‌دانند.

۲. Giovanni Boccaccio (۱۳۱۳-۱۳۷۵)، نویسنده و شاعر ایتالیایی.

۳. William Shakespeare (۱۵۶۴-۱۶۱۶)، شاعر و نمایش‌نامه‌نویس بزرگ انگلیسی.

۴. Charles Baudelaire (۱۸۲۱-۱۸۶۷)، شاعر فرانسوی.

۵. Edgar Allan Poe (۱۸۰۹-۱۸۴۹)، نویسنده و منتقد ادبی آمریکایی.

۶. James Joyce (۱۸۸۲-۱۹۴۱)، رمان‌نویس ایرلندی.

۷. Italo Svevo (Aron Ettore Schmitz) (۱۸۶۱-۱۹۲۸)، نویسنده ایتالیایی رمان، داستان کوتاه و نمایش‌نامه.

۸. Clarice Lispector (۱۹۲۰-۱۹۷۷)، نویسنده برزیلی.

۹. Jean Rhys (۱۸۹۰-۱۹۷۹)، رمان‌نویس نیمه قرن بیستم، متولد و بزرگ‌شده جزیره کارائیب، ساکن انگلستان.

۱۰. Djuna Barnes (۱۸۹۲-۱۹۸۲)، نویسنده آمریکایی.

۱۱. Anais Nin (۱۹۰۳-۱۹۷۷)، نویسنده آمریکایی داستان کوتاه، خاطره و مقاله.

خاطرنشان می‌کند که به آگاه شدن از تولیدات ادبی در سایر ملل علاقه دارد و دیگران را هم به این امر ترغیب می‌کند. او اشاره می‌کند که «هر روز بیشتر و بیشتر بر من آشکار می‌شود که شعر خصیصهٔ مشترک همهٔ انبای بشر است.»<sup>[۲]</sup>

در این مقطع، اگر کسی فرض کند که ادبیات تطبیقی چیزی بیش از یک حس مشترک نیست و مرحله‌ای ناگزیر در خواندن آثار است که با داد و ستد بین‌المللی آثار و با فراهم بودن امکان ترجمه راه بردن به آن به مراتب آسان‌تر می‌شود، قابل بخشش است.

اما اگر کمی زاویه دید خود را تغییر دهیم و دوباره به اصطلاح «ادبیات تطبیقی» نگاه کنیم، آنچه در عوض می‌یابیم تاریخچهٔ بحثی داغ است که به قدیمی‌ترین کاربرد این اصطلاح در آغاز قرن بیستم برمی‌گردد، بحثی که هنوز هم ادامه دارد. منتقدان در پایان قرن بیستم، در عصر پسامدرنیسم، هنوز با سؤال‌هایی دست و پنجه نرم می‌کنند که بیش از یک قرن پیش مطرح شده بود: موضوع مطالعه در ادبیات تطبیقی چیست؟ چگونه می‌تواند موضوع هر چیزی قرار گیرد؟ اگر تک‌تک آثار ادبی دارای سنت هستند، سنت تطبیق چه چیزی ممکن است باشد؟ تطبیق‌گر چگونه آثار را برای تطبیق انتخاب می‌کند؟ آیا ادبیات تطبیقی یک رشته است؟ یا تنها حوزه‌ای برای مطالعه؟ این سؤال‌ها و بسیاری سؤال‌های دیگر همچنان مطرح هستند و از دههٔ ۱۹۵۰ همهٔ ما به کرات دربارهٔ آنچه رنه ولک<sup>۱</sup> چارچوبش را با «بحران ادبیات تطبیقی»<sup>[۳]</sup> مشخص می‌کند، شنیده‌ایم.

ظاهراً «ادبیات تطبیقی» اصطلاحی است که هم به تأیید آن میل شدیدی وجود دارد و هم به رد آن. بندیتو کروچه<sup>۲</sup> در سال ۱۹۰۳ استدلال می‌کند که ادبیات تطبیقی موضوعی غیردرسی است و به طور تحقیرآمیزی این نظر را رد می‌کند که ممکن است روزی ادبیات تطبیقی رشته‌ای مستقل در نظر گرفته شود. او تعریف ادبیات تطبیقی را مطالعهٔ فراز و نشیب‌ها، دگرگونی‌ها، تحولات و تفاوت‌های متقابل درون‌مایه‌ها و عقاید ادبی در خصوص آثار ادبی می‌داند و نتیجه می‌گیرد که «ادبیات تطبیقی چیزی بیش از

۱. René Wellek (۱۹۰۳-۱۹۹۵)، منتقد و پژوهشگر ادبی برجستهٔ چک‌تبار امریکایی.

۲. Benedetto Croce (۱۸۶۶-۱۹۵۲)، منتقد و فیلسوف ایتالیایی.

مطالعه خشک و بی‌روح پژوهش‌هایی از این دست نیست». کروچه معتقد است که این نوع مطالعه «تنها و تنها باید در زمره دانش‌پژوهی قرار گیرد».<sup>[۴]</sup> او پیشنهاد می‌کند به جای این که موضوع این مطالعه ادبیات تطبیقی نامیده شود، موضوع آن باید تاریخ ادبی باشد:

تاریخ تطبیقی ادبیات تاریخی است که در اصل، شرح کاملی از اثر ادبی، شامل تمام ارتباطات آن اثر با آثار دیگر، باشد، در کل تاریخ ادبی جهان جای گیرد (مگر جای دیگری هم هست که بتواند جای گیرد؟) و در چارچوب ارتباطات و تمهیداتی تفسیر شود که هدف نهایی آن است.<sup>[۵]</sup>

لُب مطلب کروچه این است که اصطلاح «ادبیات تطبیقی» گیج‌کننده است و این واقعیت را پنهان می‌کند که موضوع اصلی مطالعه تاریخ ادبیات است. با توجه به اظهارنظرهای پژوهشگرانی همچون ماکس کوخ<sup>۱</sup>، پایه‌گذار و ویراستار دو مجله تطبیقی به زبان آلمانی: *مجله ادبیات تطبیقی*<sup>۲</sup> (۱۸۸۷-۱۹۱۰) و *مطالعات تاریخ تطبیقی ادبیات*<sup>۳</sup> (۱۹۰۱-۱۹۰۹): کروچه ادعا می‌کند که نمی‌تواند تاریخ ادبی را از تاریخ ادبی تطبیقی متمایز کند، همین و بس. او تأکید می‌کند که اصطلاح «ادبیات تطبیقی» در این خصوص محلی از اعراب ندارد.

اما پژوهشگرانی دیگر ادعاهای پُرآب‌ورنگی درباره ادبیات تطبیقی مطرح کرده‌اند. چارلز میلز گیلی<sup>۴</sup>، از بنیان‌گذاران ادبیات تطبیقی امریکای شمالی، در همان سال حمله کروچه به ادبیات تطبیقی، اعلام می‌کند که فرض تحقیق دانشجوی ادبیات تطبیقی این است که:

ادبیات همچون شیوه مشخص و متمایز تفکر، همچون بیان نهادی شده مشترک نوع بشر، بی‌تردید بر اثر موقعیت‌های اجتماعی فرد، محدودیت‌ها، فرصت‌ها، تأثیرات زبانی، فرهنگی، تاریخی، نژادی، بدون در نظر گرفتن سن و هویت، بازشناخته و از نیازها و آرمان‌های انسان متأثر می‌شود، به لحاظ جسمی و ذهنی از استعدادهای مشترک نشئت می‌گیرد و از قوانین مشترک محتوا و سبک و از قوانین فردی و اجتماعی نوع بشر پیروی می‌کند.<sup>[۶]</sup>

۱. Max Koch (۱۸۵۵-۱۹۳۱)، تاریخ‌دان و منتقد ادبی آلمانی.

۲. *Zeitschrift für vergleichende Literatur*

۳. *Studien Zur vergleichenden Literaturgeschichte*

۴. Charles Mills Gayley (۱۸۵۸-۱۹۳۲)، استاد امریکایی زبان انگلیسی و ادبیات کلاسیک.

شایان ذکر است که فرانسوا ژوست<sup>۱</sup> در سال ۱۹۷۴، زمانی که ادعا می‌کند «ادبیات ملی»<sup>۲</sup> به دلیل «چشم‌انداز محدود من‌عندی»<sup>۳</sup> نمی‌تواند حوزه روشنی برای مطالعه باشد، نظر مشابهی در خصوص ادبیات تطبیقی دارد:

ادبیات تطبیقی فراتر از رشته‌ای دانشگاهی به نظر می‌رسد. نظرگاهی جامع به ادبیات و به جهان ادبیات است، بوم‌شناسی‌ای انسانی است، جهان‌بینی‌ای<sup>۴</sup> ادبی، جلوه‌ای از عالم فرهنگی، همه‌جانبه و کامل است.<sup>[۷]</sup>

چنین ادعاهایی فراتر از مرزهای روش‌شناختی است و کمابیش پرتو تازه‌ای بر این نکته می‌افکند که چرا بحث درباره ادبیات تطبیقی باید این اندازه داغ باشد. نزد ژوست، همانند گیلی و دیگرانی قبل از او، ادبیات تطبیقی نوعی مذهب قلمداد می‌شود. در این نظر، اساس این است که تمام تفاوت‌های فرهنگی، زمانی که خوانندگان به سراغ آثار بزرگ می‌روند، از میان می‌رود؛ هنر همچون ابزار توافق جمعی در نظر گرفته می‌شود و تطبیق‌گر کسی است که دامنه این توافق را گسترش می‌دهد. افزون بر این، تطبیق‌گر باید دارای مهارت‌های خاصی باشد؛ ولک و وارن<sup>۵</sup> در کتاب *نظریه ادبیات*<sup>۶</sup> (کتابی که وقتی برای اولین بار در سال ۱۹۴۹ به چاپ رسید تأثیر شگرفی بر حوزه ادبیات تطبیقی گذاشت) اظهار می‌کنند که:

ادبیات تطبیقی مهارت‌های زبانی بالایی را از دانش‌پژوهان ما طلب می‌کند. در پی وسعت بخشیدن به چشم‌اندازها و سرکوب کردن گرایش‌های محلی و بومی است که دست یافتن به آنها آسان نیست.<sup>[۸]</sup>

در اینجا تطبیق‌گر همچون کسی مجسم می‌شود که رسالتی برعهده اوست، که همچون نوعی سفیر بین‌المللی در حوزه ادبیات تطبیقی ملل متحد کار می‌کند. بر همین اساس، ولک و وارن اظهار می‌کنند که «ادبیات ادبیات است، به همان گونه که هنر و انسانیت هنر و انسانیت هستند». این که گوته در سال ۱۸۲۷ با اطمینان (و کاملاً به

۱. François Jost (۱۹۴۹- ) نشانه‌شناس فرانسوی.

2. national literature

3. arbitrarily limited perspective

4. Weltanschauung

۵. Austin Warren (۱۸۷۱-۱۹۵۸)، نویسنده آمریکایی، پژوهشگر ادبی و استاد زبان انگلیسی.

6. *Theory of Literature*

اشتباه) تأکید می‌کند «اکنون ادبیات ملی اهمیت چندانی ندارد» و ولک و وارن مشابه فرهنگی‌ای را برای حرکت به سوی اجتماع ملل متحد پیشنهاد می‌کنند، اجتماعی که لزوم آن به دنبال جنگ جهانی دوم کاملاً احساس می‌شد، تصور آرمان‌گرایانه‌ای است که به دنبال بحران‌های بزرگ بین‌المللی دوباره اتفاق می‌افتد.

چنین تصورات آرمان‌گرایانه‌ای در خصوص ادبیات تطبیقی جامعه عمل به خود پوشیده است. یک دهه بعد از انتشار کتاب *نظریه ادبیات*، ولک از بحران ادبیات تطبیقی می‌گوید که در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ موضوعیت می‌یابد و هم در تصور ارزش‌های جهانی و هم در این تصور که ادبیات از پیش قابلیت دیده شدن را داشته است خلل ایجاد می‌کند. امواج سهمگین تفکر انتقادی که یکی پس از دیگری از ساختارگرایی<sup>۱</sup> تا پساساختارگرایی<sup>۲</sup>، از نهضت طرفداری از زنان<sup>۳</sup> تا ساختارشکنی<sup>۴</sup> و از نشانه‌شناسی<sup>۵</sup> تا روان‌کاوی<sup>۶</sup> را درمی‌نوردد، موجب می‌شود تا به جای توجه به تطبیق متون و دنبال کردن ردّ تأثیر نویسندگان بر نویسندگان به نقش خواننده توجه شود. مادامی که هر موج تازه‌ای موج قبلی را درهم می‌شکند، مفاهیم خوانش‌های یکدست و یگانه برای همیشه زیورور می‌شود.

در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، دانش‌آموختگان بلندپرواز در غرب به ادبیات تطبیقی در مقام موضوعی بنیادی روی آوردند، زیرا در آن زمان ادبیات تطبیقی فرارونده نشان می‌داد و همان‌طور که ادعا می‌کرد از مرزهای مطالعه صرف ادبیات فراتر می‌رفت. این موضوع که هنوز در ادبیات تطبیقی روش‌شناسی منسجمی وجود نداشت یا این‌که هنوز بحث‌ها در خصوص موضوعیت داشتن یا نداشتن ادبیات تطبیقی از قرن پیش ادامه داشت، چندان مهم نبود و هری لویین<sup>۷</sup> در سال ۱۹۶۹، با تأکید کردن بر کار عملی بیشتر و کم‌تر نگران کار نظری بودن، شکایت می‌کرد که: «ما آن‌قدر که انرژی خود را صرف صحبت کردن از ادبیات تطبیقی می‌کنیم صرف تطبیق ادبیات

1. structuralism  
2. post-structuralism  
3. feminism  
4. deconstruction  
5. semiology  
6. psychoanalysis

۷. Harry Levin (۱۹۵۰-). وکیل، تحلیل‌گر، تهیه‌کننده برنامه‌های تلویزیونی و گزارشگر معروف امریکایی.

نمی‌کنیم».<sup>[۹]</sup> اما پیشنهاد لوین از قبل منسوخ بود، چراکه در اواخر دهه ۱۹۷۰ نسل تازه‌ای از دانش‌آموختگان بلندپرواز در غرب، که به نظریه ادبی، مطالعات زنان، نشانه‌شناسی، مطالعات رسانه و فیلم و مطالعات فرهنگی به عنوان موضوعات بنیادی روی آورده بودند، به نحو فزاینده‌ای ادبیات تطبیقی را همانند فسیل یک انسان‌گرای آزاداندیش پیش از تاریخ می‌دیدند و در حال دست کشیدن از آن بودند.

با این حال، درست همان موقعی که این فرایند در غرب در جریان بود، ادبیات تطبیقی در سایر نقاط دنیا رفته‌رفته پا می‌گرفت. در چین، تایوان و دیگر کشورهای آسیایی، برنامه‌هایی تازه در حوزه ادبیات تطبیقی در حال شکل‌گرفتن بود، اما نه بر پایه آرمان جهان‌گرایی بلکه بر پایه جنبه درست مطالعه ادبی که بسیاری از تطبیق‌گران غربی به دنبال انکار آن بودند، یعنی اهمیت ادبیات ملی. سوپان مجومدار<sup>۱</sup> مسئله را این‌گونه بیان می‌کند:

شیفتگی به ادبیات ملی است که منجر به ریشه دواندن ادبیات تطبیقی در ملل جهان سوم و به ویژه در هند شده است، همان چیزی که منتقدان امریکایی - انگلیسی تبار آن را به عنوان نوعی روش‌شناسی شدیداً تقبیح می‌کنند.<sup>[۱۰]</sup>

گانش دوی<sup>۲</sup> پا را از این هم فراتر می‌گذارد و می‌گوید ادبیات تطبیقی در هند مستقیماً دست در دست پیدایشِ نوملی‌گراییِ هندی دارد. او خاطر نشان می‌کند که ادبیات تطبیقی همواره در جهت مطالعه هویت ملی فرهنگی به کار گرفته شده است.<sup>[۱۱]</sup> در اینجا دلیلی وجود ندارد که ادبیات ملی و ادبیات تطبیقی آبشان به یک جو نرود. نتیجه کار تطبیق‌گران هندی با تغییری در چشم‌انداز مشخص می‌شود. برای دهه‌ها، ادبیات تطبیقی با ادبیات غربی آغاز و از منظر آن به بیرون نگاه می‌شد؛ حالا آنچه اتفاق می‌افتد این است که غرب از بیرون هدف بررسی دقیق قرار می‌گیرد. مجومدار اشاره می‌کند که تلقی دانش‌پژوهان هندی از ادبیات غربی، بدون در نظر گرفتن منطقه جغرافیایی دقیق، ادبیاتی است که از طریق مسیحیت در قالب یونانی - رومی سرچشمه

۱. Swapan Majumdar (۱۹۴۶ - )، استاد هندی ادبیات تطبیقی در دانشگاه میشیگان.

۲. Ganesh Devy (۱۹۵۰ - )، متفکر و فعال فرهنگی هندی. بیشتر به دلیل مطالعاتش درباره زبان مردم هند شناخته شده است.



می‌گیرد. او ادبیات انگلیسی، فرانسوی و آلمانی را «ادبیات شبه‌ملی»<sup>۱</sup> می‌نامد. کاملاً روشن است که آنچه مجومدار وارد عرصه ادبیات تطبیقی می‌کند، با اصطلاحاتی که او به کار می‌برد، چشم‌اندازی کاملاً متفاوت و ارزیابی مجددی از گفتمان ادبیات «ملی» است. نظر به این که برخی از ما در غرب عادت کرده‌ایم به ادبیات «برجسته» و ادبیات «اکثریت» در مقابل «اقلیت» فکر کنیم، چشم‌انداز هندی - آن‌گونه که مجومدار تبیین می‌کند - چشم‌اندازی قابل توجه است. هومی بابا<sup>۲</sup> در گزارشی تحقیقی، که در آن به تزلزل فرهنگ پسااستعماری می‌پردازد، باتأکیدی تازه اظهار می‌دارد:

به جای ارجاع دادن به مسائلی که دارای اهمیت اجتماعی است، راه‌های میان‌بُر مؤثر و ثمربخشی وجود دارد که معنای منطقی و قاعده‌مند ارجاع و ارتباط فرهنگی را از بین می‌برد.<sup>[۱۲]</sup>

تحولات در حوزه ادبیات تطبیقی، خارج از اروپا و امریکای شمالی، در واقع با انواع فرضیه‌هایی درباره ادبیات در تضاد قرار می‌گیرند که به نحو فزاینده‌ای منشأ آن‌ها را اروپا در نظر می‌گیرند. وله سوینکا<sup>۳</sup> و طیف کاملی از منتقدان افریقایی به طور مؤثری از هگل<sup>۴</sup> تأثیر پذیرفته‌اند، همان هگلی که ادعا می‌کرد فرهنگ‌هایی توسعه‌یافته‌تر و اصیل‌تر از فرهنگ افریقا وجود دارند و فرهنگ افریقا در مقابل آنها «ضعیف» است، همان هگلی که منکر تاریخی برای افریقا می‌شد. جیمز اسنید<sup>۵</sup> در مقاله‌ای به هگل حمله و اشاره می‌کند که:

توافق در حال جریان با فرهنگ مردم سیاه همان واقعیت مشخص فرهنگ اروپا در اواخر قرن بیستم است. عجیب این است که هم پی بردن به عناصر فرهنگ مردم سیاه زمان زیادی طول کشیده است (عناصری که از قبل به صورت بالقوه وجود داشته‌اند) و هم درک این که احتمالاً جدایی میان فرهنگ‌ها، از آغاز، نه به طبیعت که به جبر بوده است.<sup>[۱۳]</sup>

---

1. sub-national literature

۲. Homi Bhabha (۱۹۴۹- )، نظریه‌پرداز انتقادی و پژوهشگر انگلیسی- هندی.

۳. Akinwande Oluwale Babatunde Soyinka (۱۹۳۴- )، شاعر و نویسنده و مقاله‌نویس نیجریه‌ای که به Wole Soyinka معروف است.

۴. George Wilhelm Friedrich Hegel (۱۷۷۰-۱۸۳۱)، فیلسوف آلمانی.

۵. James Arthur Sneed (۱۹۵۳- )، نویسنده و منتقد فیلم امریکایی.

بنابراین آنچه ما امروز از مطالعات ادبی تطبیقی در دست داریم تصویری بسیار متغیر است که برحسب محل آن در حال تغییر است. منتقدان افریقایی و هندی و کارائیبی افکاری را زیر سؤال برده‌اند که در تعداد زیادی از نقدهای ادبی غربی در جهت پذیرش معنای ضمنی خط‌مشی فرهنگی و ادبی‌شان وجود دارد. تری ایگلتون<sup>۱</sup> استدلال می‌کند که ادبیات - در معنایی که ما از این واژه به ارث برده‌ایم - یک ایدئولوژی است<sup>[۱۴]</sup>. او از نحوه شکل‌گیری ادبیات انگلیسی به عنوان موضوعی درسی در اواخر قرن بیستم می‌گوید که این روند معنای ضمنی سیاسی کاملاً روشنی داشت. او تأکید می‌کند که برپایی چنین درسی در دانشگاه‌ها به دنبال تغییرات اجتماعی وسیعی است که از عواقب جنگ جهانی اول به شمار می‌آیند:

جنگ جهانی اول، با از دم تیغ گذراندن بلاغت طبقه حاکم، برخی از شکل‌های سرسختانه‌تر میهن‌پرستی کورکورانه‌ای را نقش بر آب کرد که ادبیات انگلیسی قبلاً در قالب آنها توسعه یافته بود... ادبیات انگلیسی در پشت ملی‌گرایی زمان جنگ به قدرت رسید اما این وضعیت نشان‌دهنده جست‌وجویی برای یافتن راه‌حل‌های روحی طبقه حاکم انگلیس نیز بود، طبقه‌ای که معنای هویت آن از بنیان متزلزل شده بود... ادبیات هم‌زمان تسکین و تأییدی دوباره بود، زمینه‌ای آشنا که انگلیسی‌ها در بستر آن می‌توانستند در جست‌وجو و یافتن برخی جایگزین‌ها برای کابوس تاریخ دوباره سازمان یابند [۱۵].

توضیح ایگلتون درباره پیشرفت ادبیات انگلیسی و موضوع درسی شدن آن، یعنی موضوعی که از مرزهای فرهنگی فراتر رود و از طریق نیروی فرهنگی ادبیات، ادبیات برجسته، نژاد بشر را متحد کند، با آرزوی بسیاری از نخستین تطبیق‌گران مطابق است. اما درست در زمانی که ادبیات انگلیسی خود وارد بحران و با مسائل پیچیده‌ای (امروز، به رغم همه چیز، ادبیات انگلیسی چیست؟ ادبیاتی که درون مرزهای جغرافیایی انگلستان تولید می‌شود؟ یا درون مرزهای بریتانیا؟ یا ادبیاتی که به زبان انگلیسی در جای جای دنیا تولید می‌شود؟ از زمانی که ادبیات انگلیسی متن‌هایی از بیوولف<sup>۲</sup> و ویرجینیا وولف<sup>۳</sup> بود زمان زیادی گذشته است و این مسئله که چه موادی در برنامه

۱. Terry Eagleton (۱۹۴۳ -)، منتقد ادبی انگلیسی.

۲. Beowulf، شعر حماسی و کهن انگلیسی.

۳. Virginia Woolf (۱۸۸۲-۱۹۴۱)، نویسنده انگلیسی

درسی ادبیات انگلیسی گنجانده شود یا نشود بسیار پیچیده است) روبه‌رو شده، «ادبیات تطبیقی» نیز با پیدایش مکتب‌های فکری تازه مورد تردید قرار گرفته است. اثر ادوارد سعید<sup>۱</sup>، مبدع مفهوم «شرق‌شناسی»<sup>۲</sup> وازگان تازه‌ای در اختیار بسیاری از منتقدان گذاشته است. نظر سعید این است که:

«مشرق» واژه‌ای است که بعدها به حوزه گسترده‌ای از معانی، تداعی‌ها و معانی ضمنی منتج شد که لزوماً نه به مشرق واقعی بلکه به حوزه پیرامون واژه مربوط می‌شوند.<sup>[۱۶]</sup>

همین اثر مبنای مقاله‌هایی نظیر مقاله ژانگ لانگزی<sup>۳</sup> با عنوان «اسطوره دیگری بودن: چین در چشمان غرب» شد که در آن نشان داده می‌شود «برای غرب، چین به عنوان سرزمینی در خاور دور به طور سنتی نمونه بارز دیگری بودن است»<sup>[۱۷]</sup>. اعتراض منتقدان غیراروپایی به فرایند نظام‌مند ملل استعمارگر در «اختراع» فرهنگ‌های دیگر، ایدئولوژی را به طور قاطعانه در برنامه مطالعات ادبی قرار داده است.

در برنامه درسی ادبیات در اروپا و امریکای شمالی، تقریباً تا همین اواخر به فهرست آثار اصیل و تثبیت‌شده نویسندگان بزرگ پرداخته می‌شد. این در حالی بود که در برنامه درسی یک فرهنگ غیراروپایی، به ویژه فرهنگی که برای مدتی مستعمره یک قدرت غربی بود، کاملاً مسائل دیگری مطرح می‌شد. از این رو، برای مثال، در هند مسئله غامض این بود که شکسپیر همچون نویسنده‌ای متعارف، که مظهر شکوه ادبیات انگلیس در قرن نوزدهم بود، بزرگ داشته می‌شد. بنابراین، دانشجویان هندی برای پرداختن به شکسپیر، نه تنها به عنوان شخصیتی بزرگ در ادبیات اروپا، بلکه به عنوان نماینده‌ای برای اصول استعماری با مشکل روبه‌رو بودند: در واقع دو شکسپیر با یکدیگر در تعارض بودند. یک راه روبه‌رو شدن با این مشکل پرداختن به شکسپیر به روش تطبیقی، مطالعه ظهور شکسپیر در زندگی فرهنگی هندیان و تطبیق آثار او با آثار نویسندگان هندی بود.

رشد هشیاری و آگاهی ملی به لزوم فراتر رفتن از مُرده‌ریگ استعمار به نحو قابل ملاحظه‌ای به گسترش ادبیات تطبیقی در بسیاری از نقاط جهان منجر و حتی در

۱. Edward Said (۱۹۳۵-۲۰۰۳)، اندیشمند فلسطینی - امریکایی، استاد ادبیات در دانشگاه کولومبیا.  
2. Orientalism  
۳. Zhang Longxi (۱۹۴۶-). پژوهشگر چینی، پیش‌تاز در مطالعات بین‌فرهنگی غرب و شرق.

غرب به عنوان موضوع وارد دوره بحران و رکود می‌شود. روش به‌کارگیری ادبیات تطبیقی در کشورهایمانند چین، برزیل، هند یا بسیاری از ملت‌های افریقا راه‌گشا است. در این روش، ادبیات تطبیقی برای بررسی سنت‌های بومی و سنت‌های وارداتی (یا تحصیلی) هر دو به کار گرفته می‌شود تا به پیچیدگی مسئله اصالت آثار در همه ابعاد آن پایان دهد. در این شکل از ادبیات تطبیقی، نه معنایی از بحران وجود دارد و نه انتقادی به اصطلاحاتی که مفهوم تطبیق با آن‌ها شکل گرفته است، زیرا این اصطلاحات از پیش وضع شده‌اند. آنچه مطالعه می‌شود روشی است که در آن، فرهنگ ملی از واردات متأثر شده، تمرکز آن بر فرهنگ ملی است. بحث گانش دوی در خصوص این که ادبیات تطبیقی در هند با شکوفایی ملی‌گرایی مدرن هندی تلاقی می‌کند مهم است، زیرا ما را به یاد خاستگاه‌های اصطلاح «ادبیات تطبیقی» در اروپا می‌اندازد، اصطلاحی که نخستین بار در زمان کشمکش‌های ملی‌گرایانه ظاهر شد، زمانی که مرزهای جدید گذاشته می‌شد و کل مسئله فرهنگ و هویت ملی در اروپا و سرتاسر ایالت متحده آمریکا موضوع بحث و مذاکره بود.

امکان طرح این مسئله وجود دارد که با رسیدن به اواخر قرن بیستم، ما وارد مرحله جدیدی در تاریخ پرفرازونشیب ادبیات تطبیقی شده باشیم. در این که این موضوع در غرب در مرحله بحرانی است شکی وجود ندارد، اگرچه آنچه در کشورهای اروپای شرقی در خصوص تجدیدنظر در برنامه‌های درسی‌شان اتفاق می‌افتد قابل تعمق است، زیرا در برهه‌ای از ملی‌گرایی به سر می‌برند که مدت‌هاست در کشورهای سرمایه‌داری غربی به فراموشی سپرده شده است. کم شدن تعداد دانشجویان، مردد بودن بسیاری از تطبیق‌گران، که در مقاله‌های تدافعی آن‌ها بروز می‌کند، یا بی‌رغبتی آن‌ها در تعریف آنچه دقیقاً موضوع کاری آن‌ها است، استمرار آشکار این تصور کهنه که ادبیات تطبیقی مطالعه‌ای دوشقی است، یعنی مطالعه دو اثرآفرین یا دو متن از دو نظام متفاوت (تازه مشخص کردن دو نظام متفاوت پیچیده و غیرقابل حل است) از عواملی هستند که این تصور را تقویت می‌کنند که این موضوع راه خود را گم کرده است، حتی اگر در قالب دوره‌هایی در نظریه ادبی و نظریه پسااستعماری به سرعت رو به افزایش باشد و ناشران کتاب‌هایی را در این حوزه‌ها تحت عناوین مجزا فهرست کنند. اما همزمان این نیز

آشکار است که این موضوع در بسیاری از نقاط دنیا در حال بسط و گسترش است، در نقاطی که به وضوح با مسائل فرهنگ و هویت ملی مرتبط می‌شوند. ادبیات تطبیقی، آن‌گونه که در خارج از اروپا و ایالات متحده گسترش می‌یابد، منجر به کشف زمینه تازه‌ای می‌شود و به دنبال این گسترش، مطالب بسیاری برای یادگیری وجود خواهد داشت.

مادام که ادبیات تطبیقی در جهان سوم و خاور دور در حال تغییر برنامه موضوع خود است بحران در غرب ادامه می‌یابد. ادبیات تطبیقی جدید در مسئله اصالت نسخه‌های اصیل و بزرگ اروپایی خلل وارد می‌کند و این فرایند با دیگر چالش‌ها هم‌سو می‌شود، چالش‌هایی مانند نقد فمینیستی که خاستگاه مردانه تاریخ فرهنگی را متزلزل می‌کند، نظریه پسا مدرن که ارزیابی مجددی از نقش خواننده به دست می‌دهد و از طریق آثار نویسندگانی همچون ژاک دریدا<sup>۱</sup> و پی‌یر بوردیو<sup>۲</sup> از نقش ساختارهای قدرت نهادینه نیروهای نهانی پرده بر می‌دارد، قدرت‌هایی که خود را مرکز لیبرالیسم جهانی نشان می‌دهند.

اگرچه خوانندگان غربی، به نحو قابل ملاحظه‌ای، بدون توسل به آنچه «ادبیات تطبیقی» نامیده می‌شود، در حال برخورد با این چالش هستند، شمار کتاب‌ها در زمینه ادبیات پسااستعماری در شروع دهه ۱۹۹۰ حاکی از علاقه تازه‌ای به این حوزه از مطالعه است که تاکنون مغفول مانده بود. در آغاز کتاب *امپراطوری جواب می‌دهد*<sup>۳</sup> (با عنوان فرعی: نظریه و عمل در ادبیات پسااستعماری) با این عبارات روبه‌رو می‌شویم: «اصطلاح "پسااستعماری" به عنوان اصطلاح برای نقد میان‌فرهنگی فرهنگ‌هایی که در سال‌های اخیر در هم ادغام شده‌اند و برای گفتمانی که حاصل این ادغام است مناسب‌ترین است.»<sup>[۱۸]</sup> آیا این جز عنوان دیگری برای ادبیات تطبیقی است؟ اصطلاح دیگری که در مطالعات ادبی با شتاب در حال گسترش است و برای آینده ادبیات تطبیقی معانی عمیقی در بردارد اصطلاح «ترجمه‌پژوهی»<sup>۴</sup> است. از نخستین

۱. Jacques Derrida (۱۹۳۰-۲۰۰۴)، فیلسوف فرانسوی الجزایری تبار.

۲. Pierre Bourdieu (۱۹۳۰-۲۰۰۲)، جامعه‌شناس، انسان‌شناس و فیلسوف روشنفکر فرانسوی.

3. *The Empire Writes Back*

4. translation studies

کاربرد این اصطلاح در اواسط دهه ۱۹۷۰، این موضوع (از طریق انتشارات، همایش‌ها، برپایی کرسی‌های دانشگاهی، برنامه‌های پژوهشی و جز اینها) چندان گسترش یافته است که حالا برخی آن را رشته‌ای مستقل به شمار می‌آورند. آنچه ترجمه‌پژوهی را از ترجمه - در تصور سنتی از آن - جدا می‌کند منشأ آن است که از نظریه‌ای چندنظامی است، نظریه‌ای که ایتمار اون-زهر<sup>۱</sup> و بعدها گیدئون توری<sup>۲</sup> در تلاویو آن را گسترش داده‌اند.<sup>[۱۹]</sup> در این کتاب بعداً با جزئیات بیشتر به ترجمه‌پژوهی پرداخته خواهد شد، اما در اصل، کلید گسترش سریع و توفیق آن در ورود به عرصه مطالعات ادبی تأکید آن بر ادبیات است، ادبیات به عنوان «درهم آمیزنده نظام‌ها»<sup>۳</sup>ی متفاوت و پرتکاپو که از طریق تضادهای درونی و تغییرات پویا مشخص می‌شود. ادبیات در مفهوم چندنظامی بودن، نظام‌های ادبی منفرد را بخشی از یک کل چندوجهی در نظر می‌گیرد، در نتیجه اصطلاحات بحث‌برانگیز در خصوص فرهنگ‌های «اکثریت» و «اقلیت» و ادبیات‌های «فاخر» و «نازل» را تغییر می‌دهد. افزون بر این، ترجمه‌پژوهی، از میان حوزه‌های گوناگون، حاصل کار در حوزه‌های زبان‌شناسی، مطالعات ادبی، تاریخ، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و قوم‌شناسی است و این گزاره بنیادستیزانه را مسلم می‌داند که ترجمه نه تنها فعالیتی جنبی نیست، بلکه نیروی اساسی و تأثیرگذار برای تغییر در تاریخ فرهنگ بوده است و همواره خواهد بود. در ادبیات تطبیقی، به طور سنتی، ترجمه زیرمقوله فرض شده، اما این فرض اکنون محل تردید است. کار پژوهشگرانی همچون توری، لوفور<sup>۴</sup>، هرمانس<sup>۵</sup>، لومبر<sup>۶</sup> و بسیاری دیگر نشان داده است که ترجمه، به ویژه در لحظات تغییر فرهنگی بزرگ، مؤثر است. زهر نشان می‌دهد فعالیت پردامنه ترجمه، حتی زمانی که یک فرهنگ در دوره گذار است، نیز صورت می‌گیرد: زمانی که یک

۱. Itamar Even-Zohar (۱۹۳۹- )، فرهنگ‌پژوه اسرائیلی و استاد دانشگاه تلاویو.

۲. Gideon Toury (۱۹۴۲-۲۰۱۶)، ترجمه‌پژوه اسرائیلی و استاد ادبیات تطبیقی در دانشگاه تلاویو.

3 conglomerate of systemes

۴. Andre Alphons Lefevre (۱۹۴۵-۱۹۹۶) نظریه‌پرداز ترجمه بلژیکی- امریکایی (متولد بلژیک)، استاد مطالعات

آلمانی در دانشگاه تگزاس

۵. Willem Frederik Hermans (۱۹۲۱-۱۹۹۵) شاعر، رمان و داستان کوتاه‌نویس آلمانی

۶. Jose Lambert (۱۹۴۱-) استاد ادبیات تطبیقی بلژیکی، برای ترجمه‌پژوهی مشهور است

فرهنگ در حال گسترش است، زمانی که نیاز به نوسازی دارد، زمانی که در مرحله پیشانقلابی است؛ در همه این زمانها ترجمه نقشی پُررنگ ایفا می‌کند. در مقابل، زمانی که یک فرهنگ به طور یکپارچه بنا نهاده می‌شود، زمانی که در مرحله امپریالیستی است و زمانی که به غالب بودن خود باور دارد، در همه این زمانها ترجمه نقشی کم‌رنگ دارد. این دیدگاه، به طور ساده بیانگر این است که چرا کشورهای نوپای اروپایی در اوایل قرن بیستم، کشورهایی که درگیر کشمکش‌هایی بر ضد امپراطوری اتریشی-مجارستانی و عثمانی می‌شدند، با شور و شوق به ترجمه می‌پرداختند و چرا زمانی که امپراطوری بریتانیا هرچه بیشتر نفوذ خود را گسترش می‌داد، ترجمه به زبان انگلیسی رو به کاهش گذاشت. بعدها زمانی که انگلیس در قرن بیستم زبان بین‌المللی دیپلماسی شد (و نیز زبان غالب تجارت جهانی)، نیاز چندانی به ترجمه وجود نداشت، بنابراین فقر نسبی ترجمه به زبان انگلیسی در قرن بیستم با افزایش شدید ترجمه‌ها به زبان‌های دیگر مقایسه می‌شد. زمانی که نه به ترجمه نیازی بود و نه با آن کاری، این حرفه مستعد تبدیل شدن به فعالیتی با منزلت اجتماعی نازل بود، حق‌الترجمه ناچیز بود و به ترجمه اهمیتی داده نمی‌شد، ترجمه‌پژوهان بیش از پیش به مطالعه معانی ضمنی این فرایند پرداختند و راهی تازه و مؤثر برای نگرستن به تاریخ فرهنگی گشودند، هم به معانی ضمنی تغییرات تاریخی-اجتماعی مؤثر بر تولید ادبی در فرهنگ‌های گوناگون توجه شد و هم به ساختار زبانی یک متن، زمانی که از این سو تا آن سو مرزهای زبانی را درمی‌نوردید. ممکن است نیاز باشد در نقش ترجمه‌پژوهی در مقایسه با ادبیات تطبیقی تجدیدنظر کرد، زیرا در حالی که به نظر می‌رسد ادبیات تطبیقی در غرب در حال از دست دادن زمینه است، درست در همان زمانی که بیشتر در آن آشفتگی به چشم می‌خورد و کم‌تر به تعریفی پایدار تن می‌دهد، ترجمه‌پژوهی در معرض فرایند متضادی قرار می‌گیرد. همان‌گونه که لازم است تا درباره ارتباط زبان‌شناسی با نشانه‌شناسی تجدیدنظر شود، زمان آن می‌رسد تا درباره ارتباط ادبیات تطبیقی با ترجمه‌پژوهی هم بازاندیشی شود. نشانه‌شناسی در آغاز زیرمقوله زبان‌شناسی قلمداد می‌شد، اما بعدها مشخص شد عکس این است و در واقع این زبان‌شناسی است که شاخه‌ای از رشته گسترده‌تر نشانه‌شناسی است. ترجمه نیز همواره زیرمقوله‌ای از ادبیات

تطبیقی قلمداد شده است، اما آن گونه که ترجمه پژوهی پایه‌های خود را در مطالعه بینافرهنگی بنا نهاده، هم در بُعد نظری و هم در کار توصیفی، روش‌شناسی نسبتاً منسجمی عرضه کرده است و به نظر می‌رسد این ادبیات تطبیقی است که کمتر شبیه یک رشته است و بیشتر شبیه یک شاخه از چیز دیگری است. با چنین نگاهی به قضیه می‌توان مسئله بحران را در جای خود قرار داد و سرانجام و قطعاً این بحث طولانی و حل نشده را که آیا ادبیات تطبیقی قائم به خود می‌تواند یک رشته باشد یا نه، به بعد موکول کرد.

#### پی‌نوشت‌ها

1. Matthew Arnold, *On the Modern Elements in Literature*, Inaugural Lecture delivered in the University of Oxford, 14 November 1857.
2. Johann W. von. Goethe, "Some Passages Pertaining to the Concept of World Literature" in: Hans Joachim Schults and Phillip Rhein (eds), *Comparative Literature: The Early Years* (Chapel Hill University of North Carolina Press, 1973), pp.3-11.
3. René Wellek, "The Crisis of Comparative Literature" in: *Concepts of Criticism* (New Haven and London: Yale University Press, 1963), pp.282-296.
4. Benedetto Croce, "Comparative Literature" in: Schults and Rhein, op.cit., pp.215-223.
5. Croce, op.cit., p.222.
6. Charles Mills Gayley, "What is Comparative Literature?", *Atlantic Monthly*, 92 (1903), pp.56-68.
7. François Jost, *Introduction to Comparative Literature* (Indianapolis, Bobbs-Merrill, 1974), pp.29-30.
8. René Wellek and Austin Warren, *Theory of Literature* (London: Jonathan Cape, 1949), p.44.
9. Harry Levin, *Comparing the Literature*, Presidential Address at the meeting of the American Comparative Literature Association, Indiana University, 1968. Publ. in *Grounds for Comparison* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1972), pp.74-90.
10. Swapna Majumdar, *Comparative Literature: Indian Dimension* (Calcutta: Papyrus, 1987), p.53.
11. Ganesh Devy, "Comparative Literature in India", *New Quest*, № 63 (May-June 1987), pp.133-147.
12. Homi Bhabha, "Articulating the Archaic: Notes on Colonial Non Sense" in Peter Collier and Helga Geyer-Ryan (eds), *Literary Theory Today* (Cambridge: Polity Press, 1990), pp.203-219.
13. James Snead, "Repetition as a Figure of black culture" in Harry Louis Gates Jr.(ed), *Black Literature and Literary Theory* (New York and London: Methuen, 1984), pp.59-80.



14. Terry Eagleton, *Literary Theory: An Introduction* (Oxford: Blackwell, 1983), p.22.
15. Eagleton, op.cit., p.30.
16. Edward Said, *Orientalism* (London, Routledge and Kegan Paul, 1978), p.203.
17. Zhang Longxi, "The Myth of the Other: China in the Eyes of the West" in Yang Zhouhan and Yue Daiyun (eds), *Cultural Inflow East and West: Literature, Histories and Literary Histories* (Shenyang: University of Liaoning Press, 1989), pp.188-223.
18. Bill Ashcroft, Gareth Griffiths and Helen Tiffin, *The Empire Writes Back: Theory and Practice in Post-Colonial Literature* (London and New York: Routledge, 1989), p.2.
19. See: Itmar Evan-Zohar, "Polysystems Theory", *Poetics Today* I, 2 (Autumn, 1979), pp.237-310; Theo Hermans (ed.), *The Manipulation of Literature* (London: Croom Helm, 1985), Gideon Toury, *In Search of a Theory of Translation* (Tel Aviv: the Porter Institute for Poetics and Semiotics, 1980).